

فهرست مطالب

بخش نخست: قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۰۶/۲۲ مجلس شورای اسلامی..... ۱۹

فصل اول- ساختار و تشکیلات..... ۲۰

فصل دوم- حدود صلاحیت دادگاه صلح و شوراها..... ۸۹

فصل سوم- ترتیب رسیدگی و اقدامات سازشی..... ۱۱۲

فصل چهارم- ترتیب رسیدگی به تخلفات اعضای شورا..... ۱۴۷

فصل پنجم – سایر مقررات..... ۲۴۳

بخش دوم: آیین‌نامه اجرایی قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۳/۰۳/۱۶ رئیس قوه قضائیه..... ۲۵۹

فصل اول- اختصارات و تعاریف..... ۲۶۰

فصل دوم- وظایف و اختیارات مرکز..... ۲۶۳

فصل سوم- تشکیل و فرایند اقدامات شورا..... ۲۸۲

فصل چهارم- دادگاه صلح..... ۳۱۸

فصل پنجم- سایر مقررات..... ۳۴۰

بخش نخست

قانون شوراهای حل اختلاف

مصوب ۱۴۰۲/۰۶/۲۲ مجلس شورای اسلامی

فصل اول- ساختار و تشکیلات

ماده ۱- به منظور حل اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی، «شوراهای حل اختلاف» که در این قانون به اختصار «شورا» نامیده می‌شوند، زیر نظر قوّه قضائیه و با شرایط مقرر در این قانون تشکیل می‌گردند.

■ **۱**- ماده ۱ ق.ش.ح.ا، دایره صلاحیت این شوراها را به دعاوی و اختلافات میان «اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی» محدود کرده است. این تمایز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که نشان می‌دهد شوراها به‌عنوان نهادهای وابسته به قوّه قضائیه، برای رسیدگی به دعاوی غیرحاکمیتی طراحی شده‌اند. به عبارت دیگر، شوراهای حل اختلاف در حوزه اختلافات شخصی و خصوصی عمل می‌کنند و بر اساس مفهوم مخالف ماده مذکور، از ورود به دعاوی و اختلافات مربوط به اشخاص حقوق عمومی، نهادهای دولتی و سایر مسائل حاکمیتی منع شده‌اند. این رویکرد قانونی ریشه در تفکیک میان دعاوی خصوصی و عمومی دارد که از اصول بنیادین حقوقی محسوب می‌شود و هم‌راستا با فلسفه وجودی شوراهای حل اختلاف در نظام حقوقی ایران است.

■ **۲**- ماده ۱ صراحت دارد که شوراها برای حل اختلافات و ایجاد صلح و سازش بین «اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی» تشکیل شده‌اند. این بیان از دو جنبه حائز اهمیت است:

- تأکید بر نقش شوراها در حل اختلافات غیرحاکمیتی.
- محدود کردن صلاحیت شوراها به دعاوی میان اشخاص خصوصی.

این محدودیت بدین معناست که شوراها به هیچ وجه در دعاوی مرتبط با نهادهای دولتی، موسسات عمومی، یا سایر اشخاص حقوقی که دارای ماهیت حاکمیتی هستند، صلاحیت ورود ندارند. این تفکیک در واقع، ناظر به تمایز بنیادین میان «حقوق عمومی» و «حقوق خصوصی» است که در علم حقوق، مبنای تعیین صلاحیت مراجع مختلف محسوب می‌شود. حقوق عمومی به آن دسته از قواعد و مقرراتی گفته می‌شود که به تنظیم روابط میان دولت و مردم یا نهادهای عمومی با یکدیگر می‌پردازد. در مقابل، حقوق خصوصی به قواعدی اطلاق می‌شود که روابط میان اشخاص را بدون در نظر گرفتن موقعیت حاکمیتی آنان تنظیم می‌کند. از آنجا که شوراهای حل اختلاف

نهـادی بـرای حـل‌وفصـل دعـاوی غیرحاکمیتی هسـتند، منطقـی اسـت کـه قانون‌گذار آنهـا را از رسـیدگی بـه دعـاوی مرتبط با اشخاص حقوق عمـومی مسـتثنا کند. در این راستا، می‌توان اسـتدلال کـرد که هدف از ایجاد شوراهای حـل اخـتلاف، تسهیل حـل‌وفصـل دعـاوی خصوصـی بـا سـرعت و هزینـه کمتـر بـوده و ورود بـه دعاوی حـاکمیتی، نـه‌تنهـا از نظـر قـانونی مجاز نیست، بلکه بـا فلسـفه وجـودی ایـن نهاد نیز در تضاد قرار دارد. دعـاوی مربـوط به اشخاص حقوق عمومی شـامل مـواردی نظیر اختلافات میان سازمان‌هـای دولتـی، دعاوی بین اشـخاص حقیقـی یـا حقـوقی خصوصی با دولت، و اختلافـات مربـوط بـه حقوق و تکالیف عمومی است. این دعـاوی معمـولاً بـه دلیـل ماهیـت خـاص خـود، نیازمند بررسی در مراجع قضایی رسـمی و تخصصی هستند، زیرا در بسیاری از موارد، چنـین دعـاوی متضـمن حقـوق اساسـی مردم، منـافع عمـومی، و اعمـال حاکمیـت دولـت مـی‌باشـند؛ بنـابراین، صـلاحیت شوراهای حل اختلاف در رسیدگی به ایـن نوع دعاوی نه‌تنها از لحاظ قـانونی محـدود شده، بلکه از نظـر منطقـی نیـز غیرموجـه است. افزون بر این، محدودیت تعیین‌شـده در ماده ۱ را مـی‌تـوان در چـارچوب اصـل تفکیک قوا نیز تحلیل کرد. بر اسـاس ایـن اصل، نهادهای اجرایـی، تقنینـی و قضـایی دارای وظایف و صـلاحیت‌هـای مشخصـی هستند و نمی‌توان وظایف ذاتی هر یـک را بـه دیگـری محـول کـرد. شـوراهای حـل اختلاف، به‌عنـوان بخشـی از قـوّه قضـائیه، مأموریت دارنـد کـه در چـارچوب قـوانین مصـوب، بـه دعـاوی مشخصـی رسـیدگی کنند. از این رو، ورود این نهـاد بـه دعـاوی دولتـی و حـاکمیتی مـی‌توانـد بـه نـوعی مداخله در امور اجرایـی یـا تقنینـی تلقـی شود که با فلسفه تفکیک قوا منافـات دارد. همچنـین، اگـر شـوراهای حـل اخـتلاف صـلاحیت رسـیدگی بـه دعـاوی میـان اشخاص حقیقی و اشخاص حقوق عمـومی را داشتند، ممکن بود مسـائل متعـددی در فرآیند رسیدگی ایجاد شـود. بـرای مثـال، برخـی دعـاوی میـان اشـخاص حقیقـی و دولـت، ممکـن اسـت بـه مسـائل حقـوق اساسی و اداری مرتبط باشند کـه نیـاز بـه بررسـی‌هـای پیچیـده‌تـر و تخصصـی‌تـری دارند. در چنـین مـواردی، شـوراهای حـل اخـتلاف نـه ابـزار لازم را بـرای بررسـی حقوقی چنین دعاوی در اختیار دارند و نـه از صلاحیت کافی بـرای تصـمیم‌گیـری در ایـن حـوزه برخوردارنـد. از سـوی دیگـر، تفکیک دعاوی خصوصی از دعاوی عمومی، موجب شفافیت بیشتر در فرآیند دادرسـی می‌شـود. هنگـامی کـه صـلاحیت شـوراها محدود به دعاوی خصوصی باشـد، طـرفین دعوا از ابتدا می‌دانند که چه مراجعی بـرای

رسیدگی به اختلافات آنها صالح هستند و این امر موجب کاهش سردرگمی‌های حقوقی خواهد شد. در مقابل، اگر صلاحیت شوراها گسترده‌تر و شامل دعاوی مرتبط با اشخاص حقوق عمومی می‌شد، ممکن بود پیچیدگی‌های بسیاری در تعیین مرجع صالح ایجاد شود که خود موجب افزایش اختلافات و اطاله دادرسی می‌گردید. بر اساس اصل ۱۳۹ ق.ا.ج.ا.ا: «صلح دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی یا ارجاع آن به داوری در هر مورد، موکول به تصویب هیئت وزیران است و باید به اطلاع مجلس برسد. در مواردی که طرف دعوی خارجی باشد و در موارد مهم داخلی باید به تصویب مجلس نیز برسد. موارد مهم را قانون تعیین می‌کند.» شورای نگهبان در مقام تفسیر این اصل در نظریه تفسیری نوزدهم تیر ۱۳۶۴ بیان داشته: «توجه آن شورای محترم را بدین نکته معطوف می‌دارد که اصل ۱۳۹ ق.ا صراحت دارد که صلح دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی درصورتی‌که طرف دعوی خارجی باشد، باید علاوه بر تصویب هیأت وزیران به تصویب مجلس نیز برسد و هیچ گونه استثنائی هم پیش بینی نشده و از این جهت موردی برای تفسیر آن ندارد و اما بر خلاف استنباط آقایان بازپرسان ابهام و یا تعارض بین دو نظر شورای نگهبان که در تاریخ‌های ۱۳۶۲/۹/۸ و ۱۳۶۳/۸/۱۶ در رابطه با تفسیر اصل ۷۷ ق.ا و قراردادهای بین‌المللی ابراز شده وجود ندارد. زیرا در نظریه مورخ ۱۳۶۲/۹/۸ خلاصه نظر شورای نگهبان در رابطه، با سئوال نمایندگان مجلس این بوده که یادداشت تفاهم اگر ایجاد تعهد نماید و قراردادهای جزئی اگر خارج از محدوده اصل قرارداد باشد در حکم قرارداد است و ضوابط حاکم بر قرارداد بر آنها در این مورد باید رعایت شود. یعنی چنانچه قرارداد بین‌المللی محسوب شود، طبعاً طبق اصل ۷۷ باید به تصویب مجلس برسد. و نظریه مورخ ۱۳۶۳/۸/۱۶ نیز در مقام بیان مفاد قرارداد بین‌المللی بوده و اظهار نظر شده که قراردادهایی که برای انجام معامله با شرکتهای خارجی دارای شخصیت حقوقی منعقد می‌شود، خود به خود مشمول اصل ۷۷ ق.ا نبوده یعنی قرارداد بین‌المللی محسوب نمی‌شود و انعقاد آن نیاز به تصویب مجلس ندارد طبق ضوابطی که به وسیله قانون عادی معین می‌شود، قابل انعقاد است بنابراین تعارضی بین دو نظریه شورای نگهبان وجود ندارد و هیچ یک از آنها نمی‌تواند درمورد صلح دعاوی دولتی مورد استناد قرار گیرد. زیرا صلح دعوی ارتباطی با انعقاد قرارداد ندارد و در اصل ۱۳۹ بدون ابهام حکم آن تعیین شده است. به جاست شورای عالی قضایی ارشاد

و راهنمائی لازم را دراین خصوص نسبت به قضات مربوطه معمول فرمایند.» همچنین در نظریه تفسیری شماره ۳۷۸۶ مورخ ۱۳۶۴/۴/۱۹ بیان داشته: «توجه آن جناب را بدین نکته معطوف می‌دارد که اصل ۱۳۹ ق.ا صراحت دارد که صلح دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی درصورتی‌که طرف دعوی خارجی باشد باید علاوه بر تصویب هیأت وزیران به تصویب مجلس نیز برسد و هیچ‌گونه استثنائی هم پیش‌بینی نشده و از این جهت موردی برای تفسیر آن ندارد و اما بر خلاف استنباط آقایان بازپرسان ابهام و یا تعارضی بین دو نظر شورای نگهبان که در تاریخهای ۱۳۶۲/۹/۸ و ۱۳۶۳/۸/۱۶ در رابطه با تفسیر اصل ۷۷ ق.ا و قراردادهای بین‌المللی ابراز شده وجود ندارد زیرا در نظریه مورخ ۱۳۶۲/۹/۸ خلاصه نظر شورای نگهبان در رابطه با سئوال نمایندگان مجلس این بود که یادداشت تفاهم اگر ایجاد تعهد نماید و قراردادهای جزئی اگر خارج از محدوده اصل قرارداد باشد در حکم قرارداد است و ضوابط حاکم بر قرارداد در مورد آنها باید رعایت شود یعنی چنانچه قرارداد بین‌المللی محسوب شود طبعاً طبق اصل ۷۷ باید به تصویب مجلس برسد. و نظریه مورخ ۱۳۶۳/۸/۱۶ نیز در مقام بیان مفادّ قرارداد بین‌المللی بوده و اظهار نظر شده که قراردادهایی‌که برای انجام معامله با شرکتهای خارجی دارای شخصیت حقوقی منعقد می‌شود خود به خود مشمول اصل ۷۷ ق.ا نبوده یعنی قرارداد بین‌المللی محسوب نمی‌شود. و انعقاد آن نیاز به تصویب مجلس ندارد و طبق ضوابطی که به وسیله قانون عادی معین می‌شود قابل انعقاد است؛ بنابراین تعارضی بین دو نظریه شورای نگهبان وجود ندارد و هیچ یک از آنها نمی‌تواند در مورد صلح دعاوی دولتی مورد استناد قرار گیرد زیرا صلح دعاوی ارتباطی با انعقاد قرارداد ندارد و در اصل ۱۳۹ بدون ابهام حکم آن تعیین شده است.» همچنین در نظریه تفسیری شماره ۷۴۸۴ تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۱ بیان گردیده: «انجام تشریفات مذکور در اصل ۱۳۹ ق.ا منحصراً مربوط به صلح دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی و یا ارجاع دعاوی به داوری می‌باشد و شامل طرح دعوی در مراجع قضایی نمی‌باشد. در مواردیکه حقوق و اموال عمومی و دولتی مورد تعدی قرار گیرد، جمهوری اسلامی ایران با توجه به ق.ا می‌تواند برای احقاق حقوق مزبور اقدامات لازم، از جمله طرح دعوی در مراجع قضایی اعم از داخلی و خارجی، معمول دارد. همچنین جمهوری اسلامی ایران می‌تواند به وسیله وزارتخانه‌ها و یا سازمانهای ذی‌ربط اقدامات مزبور را انجام دهد.» همچنین در نظریه تفسیری شماره

۹۹۹۳ تاریخ ۱۳۶۲/۹/۸ بیان گردیده: «در هر مورد عمل دولت یا هر مقام مسؤولی به استناد تصویب مجلس شورای اسلامی انجام می‌شود. فقط در محدوده مصوبه قانونیت دارد و خارج از آن محدوده جزئاً و کلاً به تصویب مجلس شورای اسلامی نیاز دارد. یادداشت تفاهم چنانچه ایجاد تعهد نماید مثل قرارداد است و بایستی ضوابط مذکور در ق.ا نسبت به آن رعایت شود. قراردادهای جزئی در رابطه با اصل قراردادهای موضوع اصل ۷۷ ق.ا درصورتی‌که خارج از محدوده قرارداد اصل باشد باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد.» افزون بر این، فلسفه ایجاد شوراهای حل اختلاف بر اصل صلح و سازش استوار است. این نهادها به‌منظور کاهش حجم پرونده‌های قضایی و ترویج فرهنگ حل اختلاف از طریق سازش ایجاد شده‌اند. در دعاوی میان اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی، امکان ایجاد توافق و سازش به‌مراتب بیشتر از دعاوی میان اشخاص حقیقی و نهادهای دولتی است. در بسیاری از دعاوی حاکمیتی، یک طرف دعوا ممکن است به‌دلیل تعهدات قانونی یا مقررات اداری، اختیار کافی برای مصالحه نداشته باشد و همین امر موجب شود که کارکرد اصلی شوراها در چنین دعاوی از بین برود. محدودیت مذکور در ماده ۱، علاوه بر اینکه موجب انسجام بیشتر در نظام دادرسی می‌شود، از تحمیل بار اضافی به شوراهای حل اختلاف نیز جلوگیری می‌کند. شوراها معمولاً با امکانات محدودتری نسبت به دادگاه‌های رسمی فعالیت می‌کنند و از این رو، رسیدگی به دعاوی پیچیده و حاکمیتی می‌تواند ظرفیت این نهادها را تحت تأثیر قرار دهد و موجب کاهش کارآمدی آنها در حل‌وفصل اختلافات خصوصی شود. با توجه به تمامی این نکات، می‌توان نتیجه گرفت که تعیین صلاحیت شوراهای حل اختلاف بر مبنای دعاوی میان اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی، یک اقدام سنجیده و مبتنی بر اصول بنیادین حقوقی، مصلحت‌های اجرایی و ضرورت‌های قضایی است. این محدودیت از یک سو موجب حفظ کارآمدی شوراها و از سوی دیگر، باعث شفافیت بیشتر در نظام دادرسی و تفکیک صحیح میان دعاوی خصوصی و حاکمیتی می‌شود؛ بنابراین، ماده ۱ ق.ش.ج.ا، ضمن تعیین دامنه صلاحیت این نهادها، نقش مهمی در سامان‌دهی به فرآیندهای دادرسی در حوزه اختلافات خصوصی ایفا می‌کند و مانع از ورود شوراها به دعاوی‌ای می‌شود که ماهیتاً نیاز به بررسی‌های تخصصی و رسیدگی در مراجع قضایی رسمی دارند.

■ **۳**- کاهش هزینه‌های دادرسی و تسریع در حل‌وفصل دعاوی: شوراهای حل اختلاف امکان رسیدگی کم‌هزینه‌تر و سریع‌تر به دعاوی را فراهم می‌کنند. این رویکرد، به کاهش اطاله دادرسی و حجم پرونده‌ها در محاکم عمومی خواهد انجامید. در واقع، با توجه به فلسفه وجودی شوراهای حل اختلاف که به‌موجب ماده ۱ قانون مربوطه برای حل اختلاف و ایجاد صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی تشکیل شده‌اند، می‌توان دریافت که این نهاد نه‌تنها در جهت تسهیل رسیدگی به دعاوی نقش‌آفرینی می‌کند، بلکه با کاهش هزینه‌های مربوط به فرآیندهای قضایی، باری از دوش نظام دادگستری برمی‌دارد. از آنجا که یکی از مشکلات اساسی دستگاه قضایی، حجم بالای پرونده‌ها و اطاله دادرسی در محاکم عمومی است، وجود نهادی مانند شوراهای حل اختلاف، با مأموریت اصلی حل اختلافات در سریع‌ترین زمان ممکن و با کمترین هزینه، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. این شوراها، با ساختار ویژه خود که مبتنی بر رسیدگی ساده‌تر، کم‌هزینه‌تر و غیررسمی‌تر نسبت به محاکم قضایی رسمی است، به شهروندان امکان می‌دهند که بدون نیاز به فرآیندهای پیچیده و زمان‌بر قضایی، اختلافات خود را در کوتاه‌ترین زمان ممکن حل‌وفصل کنند. در بسیاری از موارد، شوراهای حل اختلاف با بهره‌گیری از روش‌های سازشی و میانجی‌گری، طرفین دعوی را به مصالحه و توافقی رضایتمندانه سوق می‌دهند که این امر، علاوه بر کاهش هزینه‌های دادرسی، از بروز خصومت‌های طولانی‌مدت و ایجاد تنش‌های بیشتر در روابط حقوقی و اجتماعی جلوگیری می‌کند. همچنین، کاهش زمان رسیدگی به دعاوی، موجب افزایش رضایت‌مندی شهروندان از عملکرد دستگاه قضایی می‌شود و اعتماد عمومی را نسبت به کارآمدی این نهادها تقویت می‌کند. شوراهای حل اختلاف، به دلیل سادگی تشریفات رسیدگی و رویکرد غیررسمی‌تر خود، به‌ویژه در دعاوی کم‌اهمیت‌تر، امکان رسیدگی سریع‌تری را فراهم می‌کنند و بدین ترتیب، از تجمیع و انباشت پرونده‌ها در محاکم رسمی جلوگیری می‌شود. یکی دیگر از مزایای مهم شوراهای حل اختلاف، کاهش فشار بر نظام قضایی رسمی است؛ چراکه بسیاری از دعاوی که قابلیت حل‌وفصل از طریق میانجی‌گری و سازش را دارند، بدون نیاز به طی مراحل طولانی و پرهزینه در دادگاه‌های عمومی، در همین

مرحله حل‌وفصل می‌شوند. این امر نه‌تنها موجب کاهش هزینه‌های مادی و زمانی طرفین دعوی می‌شود، بلکه باعث کاهش هزینه‌های عمومی دستگاه قضایی نیز خواهد شد، زیرا کاهش تعداد پرونده‌های ورودی به محاکم عمومی، هزینه‌های مربوط به نیروی انسانی، تجهیزات، فضای فیزیکی و سایر امکانات لازم برای رسیدگی به دعاوی را نیز کاهش می‌دهد. در کنار این مزایا، شوراهای حل اختلاف با تأکید بر سازش و حل‌وفصل دوستانه اختلافات، از بروز تنش‌های اجتماعی که ممکن است در نتیجه اختلافات حقوقی و قضایی به وجود آیند، جلوگیری می‌کنند. در بسیاری از موارد، دعاوی مطرح‌شده در دادگاه‌ها به دلیل فقدان روحیه سازش‌پذیری و نبودن سازوکارهای مناسب جهت مصالحه، منجر به صدور احکام قضایی می‌شوند که ممکن است یک طرف را کاملاً مغلوب و طرف دیگر را کاملاً پیروز نشان دهد، درحالی‌که در شوراهای حل اختلاف، رویکرد به گونه‌ای است که تلاش می‌شود رضایت نسبی هر دو طرف دعوی تأمین شود و اختلافات به شیوه‌ای حل شوند که روابط آینده طرفین نیز تحت تأثیر منفی قرار نگیرد. این موضوع، به‌ویژه در دعاوی خانوادگی، همسایگی و تجاری از اهمیت بیشتری برخوردار است، چراکه روابط میان طرفین دعوی در آینده ادامه خواهد داشت و حل اختلاف به‌گونه‌ای که باعث کینه‌توزی و دشمنی‌های بلندمدت نشود، از نظر اجتماعی و اخلاقی نیز دارای ارزش است. در کنار همه این موارد، هزینه‌های دادرسی نیز یکی از دغدغه‌های اصلی افراد در هنگام مراجعه به محاکم قضایی است. در بسیاری از موارد، افراد به دلیل هزینه‌های بالای دادرسی، از پیگیری حقوق خود صرف‌نظر می‌کنند یا مجبور به پذیرش شرایطی ناعادلانه می‌شوند. شوراهای حل اختلاف، با ارائه راهکاری کم‌هزینه‌تر، این امکان را برای افراد فراهم می‌کنند که بدون نگرانی از هزینه‌های سنگین دادرسی، به دنبال احقاق حقوق خود باشند. کاهش هزینه‌های دادرسی از دو جنبه قابل بررسی است؛ نخست، هزینه‌های مالی مستقیم که شامل هزینه ثبت دادخواست، هزینه کارشناسی، هزینه‌های مربوط به وکلا و سایر هزینه‌های جانبی می‌شود، و دوم، هزینه‌های غیرمالی که شامل زمان و انرژی‌ای است که افراد برای پیگیری پرونده‌های خود باید صرف کنند. با استفاده از سازوکارهای شوراهای حل اختلاف، این هزینه‌ها به میزان قابل‌توجهی کاهش پیدا می‌کند و در نتیجه، دسترسی عمومی به عدالت

افزایش می‌یابد. این امر، به‌ویژه برای اقشار کم‌درآمد و کسانی که از نظر اقتصادی توانایی تحمل هزینه‌های بالای دادرسی را ندارند، بسیار حائز اهمیت است. از سوی دیگر، تسریع در روند رسیدگی به دعاوی نیز یکی از مزایای مهم شوراهای حل اختلاف است. در بسیاری از موارد، تأخیر در رسیدگی به دعاوی باعث ایجاد مشکلات متعددی برای طرفین دعوی می‌شود. برای مثال، در دعاوی مالی، تأخیر در صدور حکم می‌تواند موجب خسارت‌های جبران‌ناپذیری شود و در دعاوی خانوادگی، طولانی شدن روند رسیدگی ممکن است موجب پیچیده‌تر شدن اختلافات شود. شوراهای حل اختلاف، با در نظر گرفتن این مسائل، تلاش می‌کنند تا در کوتاه‌ترین زمان ممکن، دعاوی را بررسی و حل‌وفصل کنند. این امر، علاوه بر کاهش فشار بر دستگاه قضایی، موجب افزایش رضایت شهروندان و تقویت اعتماد عمومی نسبت به عملکرد نظام قضایی می‌شود. در همین راستا، شوراهای حل اختلاف با استفاده از روش‌های مصالحت‌جویانه، به‌جای استفاده از روش‌های قضایی و ترافعی محض، تلاش می‌کنند که درگیری‌ها و اختلافات را از طریق گفتگو و تفاهم حل کنند. این رویکرد، به‌ویژه در دعاوی خانوادگی و اختلافات تجاری، کارایی بالایی دارد، زیرا در بسیاری از موارد، طرفین دعوی به دنبال راه‌حلی هستند که بتواند ضمن تأمین حقوق قانونی آن‌ها، به روابط آینده آن‌ها نیز آسیب نرساند. یکی از ویژگی‌های مهم شوراهای حل اختلاف، امکان استفاده از داوری‌های تخصصی در موضوعات خاص است. در برخی از دعاوی، به‌ویژه در مسائل فنی و تجاری، وجود افراد متخصص برای حل اختلافات ضروری است. شوراهای حل اختلاف، با استفاده از کارشناسان و داوران متخصص، امکان بررسی دقیق‌تر پرونده‌ها را فراهم می‌کنند و بدین ترتیب، راه‌حل‌هایی ارائه می‌دهند که ضمن رعایت قوانین، متناسب با شرایط و اقتضائات خاص هر پرونده باشد. از دیگر مزایای شوراهای حل اختلاف، کاهش نیاز به حضور وکیل در فرآیندهای دادرسی است. اگرچه استفاده از وکیل در تمامی دعاوی امری مفید و حتی در برخی موارد ضروری است، اما هزینه‌های بالای وکالت باعث می‌شود که بسیاری از افراد نتوانند از خدمات حقوقی مناسب برخوردار شوند. شوراهای حل اختلاف، به دلیل ساده‌تر بودن فرآیند رسیدگی، این امکان را فراهم می‌کنند که افراد بدون نیاز به وکیل و با هزینه‌ای کمتر، بتوانند اختلافات خود را پیگیری کنند.

علاوه بر این، شوراهای حل اختلاف با کاهش بار محاکم عمومی، به قضات و کارکنان دستگاه قضایی این فرصت را می‌دهند که بر روی پرونده‌های مهم‌تر و پیچیده‌تر تمرکز کنند. این امر، موجب افزایش کیفیت رسیدگی در دادگاه‌ها و در نهایت، بهبود عملکرد کلی نظام قضایی کشور خواهد شد. همچنین، تجربه کشورهای مختلف نشان داده است که استفاده از روش‌های جایگزین حل اختلاف، مانند میانجی‌گری و داوری، نقش مهمی در کاهش هزینه‌ها و افزایش کارایی نظام قضایی دارد. شوراهای حل اختلاف، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای حل اختلاف در کشور، با الگوبرداری از این روش‌ها و تطبیق آن‌ها با مقتضیات قانونی و فرهنگی جامعه، توانسته‌اند نقش مهمی در کاهش حجم پرونده‌های قضایی و تسریع در روند رسیدگی به دعاوی ایفا کنند؛ بنابراین، شوراهای حل اختلاف را می‌توان یکی از راهکارهای مؤثر برای افزایش دسترسی عمومی به عدالت، کاهش هزینه‌های دادرسی و تسریع در حل‌وفصل دعاوی دانست.

■ **۴**- عدالت ترمیمی مفهومی است که در مقابل عدالت کیفری سنتی و عدالت انتقام‌جویانه مطرح می‌شود و بر اصلاح روابط آسیب‌دیده، جبران خسارت، و مصالحه میان طرفین تأکید دارد. برخلاف عدالت کیفری سنتی که مجازات را ابزاری برای تحقق عدالت می‌داند، عدالت ترمیمی به دنبال التیام آسیب‌های ناشی از رفتارها، آسیبها و بازگرداندن نظم اجتماعی و اخلاقی از طریق مشارکت فعال بزه‌دیده، مرتکب و جامعه است. در این رویکرد، به جای تمرکز صرف بر مجازات و محکومیت افراد، تلاش می‌شود تا با درک ریشه‌های اختلاف، توافقی پایدار و منصفانه میان طرفین حاصل شود. از منظر فلسفی، اندیشمندانی چون جان رالز، هابرماس و نوسبام، عدالت را نه‌فقط در قالب قواعد خشک حقوقی بلکه به‌عنوان یک نظام اخلاقی و اجتماعی تعریف کرده‌اند که باید تعادل میان آزادی فردی و انسجام اجتماعی را حفظ کند. به تعبیر هابرماس، عدالت زمانی معنا دارد که شرایط گفتگو و تعامل برابر برای تمامی طرفین یک اختلاف فراهم باشد و هیچ‌یک تحت سلطه دیگری قرار نگیرد. عدالت ترمیمی در پاسخ به ناکارآمدی‌های نظام‌های قضایی سنتی پدیدار شد که در بسیاری از موارد به جای حل ریشه‌ای اختلافات، به تشدید خصومت و افزایش بار قضایی منجر می‌شد. بسیاری از دعاوی، به‌ویژه دعاوی

خرد، قابلیت حل‌وفصل از طریق مذاکره و مصالحه را دارند، اما با ورود به دادگاه‌های رسمی، فرآیند رسیدگی طولانی و پرهزینه می‌شود. عدالت ترمیمی با ارائه راهکارهای جایگزین به کاهش حجم پرونده‌ها کمک می‌کند. در بسیاری از دعاوی، به‌ویژه در روابط خانوادگی، تجاری و همسایگی، صدور حکم قضایی لزوماً به معنای حل اختلاف نیست، بلکه ممکن است موجب تعمیق دشمنی‌ها شود. در مقابل، عدالت ترمیمی تلاش می‌کند تا با ایجاد زمینه‌های گفتگو، راهکاری پایدار برای حل اختلاف ارائه دهد. در جوامعی که تعاملات انسانی نقش مهمی دارد، حل مسالمت‌آمیز اختلافات می‌تواند به تحکیم روابط میان افراد کمک کند. این امر به‌ویژه در دعاوی خرد که میان افرادی با ارتباطات مستمر رخ می‌دهد (مانند اختلافات خانوادگی، همسایگی یا کاری) اهمیت دارد. بسیاری از متفکران حقوقی و فلاسفه بر این باورند که عدالت واقعی زمانی محقق می‌شود که طرفین دعوی بتوانند نقش فعالی در تعیین نتیجه اختلاف خود داشته باشند. ازاین‌رو، عدالت ترمیمی می‌کوشد تا سازوکاری را فراهم کند که در آن، صلح و آشتی جایگزین اجبار و مجازات شود. هر چند عدالت ترمیمی عمدتاً در دعاوی کیفری مطرح می‌شود، اما در دعاوی حقوق خصوصی و دعاوی خرد نیز می‌تواند کاربردهای مهمی داشته باشد. دعاوی خصوصی عمدتاً شامل اختلافات مالی، قراردادها، مسؤولیت‌های مدنی و دعاوی خانوادگی است که بسیاری از آن‌ها قابلیت حل‌وفصل از طریق گفتگو و میانجی‌گری را دارند. در دعاوی خانوادگی مانند اختلافات میان زوجین، حضانت فرزندان و نفقه، روش‌های رسمی قضایی گاه به بدنیت‌خوانی، تشدید بدبینی، تعارضها و لجبازی‌ها منجر می‌شود. در این‌گونه دعاوی، عدالت ترمیمی می‌تواند با فراهم کردن بستری برای گفت‌وگوی مستقیم میان طرفین، از طریق ایجاد سازش و صلح، میانجی‌گری یا داوری، زمینه‌ساز یک توافق عادلانه و پایدار باشد. همچنین بسیاری از اختلافات تجاری و قراردادی، ناشی از سوءتفاهم، نقض تعهدات و اختلافات مالی هستند. مراجعه مستقیم به دادگاه، علاوه بر هزینه‌های سنگین، ممکن است به از بین رفتن روابط تجاری نیز منجر گردیده و عدم درک از «اصل سرعت» در مراودات تجاری، افراد را نابود کند. در این موارد، عدالت ترمیمی می‌تواند از طریق سازش، مذاکره و میانجی‌گری، راه‌حلی ارائه دهد که منافع طرفین را به شکل عادلانه‌ای تأمین کند و روابط

تجاری را حفظ نماید. «دعاوی خرد» شامل اختلافات همسایگی، مطالبه دیون جزئی، خسارات کوچک و سایر دعاوی کم‌اهمیت هستند که مراجعه به دادگاه در مورد آن‌ها ممکن است بیش از حد لازم هزینه‌بر و زمان‌بر باشد. در چنین مواردی، روش‌های عدالت ترمیمی مانند مذاکره مستقیم، میانجی‌گری محلی و مصالحه می‌توانند سریع‌تر و مؤثرتر عمل کنند.

ق.ش.ح.ا مصوب ۱۴۰۳ با هدف کاهش بار دادگاه‌ها و تشویق به حل‌وفصل مسالمت‌آمیز دعاوی تدوین شده است. این قانون در راستای رویکرد عدالت ترمیمی، تلاش می‌کند تا با استفاده از میانجی‌گری، داوری و صلح، اختلافات را بدون نیاز به دادرسی‌های پیچیده حل کند. خلاصه اینکه، «عدالت ترمیمی» به‌عنوان رویکردی مبتنی بر صلح، آشتی و مشارکت فعال طرفین دعوی، نه‌تنها در دعاوی کیفری بلکه در دعاوی حقوق خصوصی و خرد نیز کاربردهای گسترده‌ای دارد. این رویکرد با کاهش خصومت، افزایش تعاملات اجتماعی و تسریع در حل‌وفصل اختلافات، می‌تواند به بهبود نظام قضایی و توسعه فرهنگ سازش در جامعه کمک کند.

ق.ش.ح.ا مصوب ۱۴۰۳ نیز با پذیرش اصول عدالت ترمیمی، زمینه‌ای را برای گسترش این رویکرد در نظام حقوقی ایران فراهم کرده است. همان‌طور که بسیاری از فلاسفه حقوقی معتقدند، عدالت واقعی در ایجاد توازن میان حقوق فردی و مصلحت عمومی نهفته است و عدالت ترمیمی، با تأکید بر گفتگو، مصالحه و جبران خسارت، می‌تواند گامی مؤثر در تحقق این هدف باشد.

بنابراین شوراهای حل اختلاف، که مطابق ماده ۱ ق.ش.ح.ا به‌منظور حل اختلاف و صلح و سازش میان اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی تشکیل می‌شوند، نقشی مهمی در اجرای عدالت ترمیمی ایفا می‌کنند. عدالت ترمیمی به‌جای تمرکز صرف بر مجازات مجرم و تعیین کیفر، بر بازسازی روابط میان طرفین اختلاف، جبران خسارات، و ایجاد راهکارهای سازش و صلح پایدار تأکید دارد. در بسیاری از نظام‌های حقوقی پیشرفته، این رویکرد نه‌تنها به‌عنوان جایگزینی برای مجازات‌های سنتی، بلکه به‌عنوان ابزاری مؤثر در کاهش حجم ورودی پرونده‌ها به دستگاه قضایی و جلوگیری از افزایش تنش‌های اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است. شوراهای حل اختلاف، با محوریت سلم، صلح و سازش، بستری برای تحقق این نوع از عدالت فراهم می‌کنند و امکان رسیدگی به اختلافات را در فضایی غیرخصمانه و مبتنی بر گفتگو مهیا می‌سازند. این شوراها، که زیر نظر قوّه